

ولایت فقیه، مسئله‌ای کلامی یا فقهی؟ (با تأکید بر آثار کلامی)

علی کربلایی بازوکی*

چکیده

مسئله ولایت فقیه جامع‌الشرایط در رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت، به‌رغم پیشینه طولانی «ولایت فقیه» امروزه در کانون گفت‌وگوهای علمی به‌ویژه در حوزه علم کلام، فقه و سیاست قرار دارد. آیا در عصر غیبت، ولایت فقیه جامع‌الشرایط در اداره امور جامعه اسلامی فرعی از فروع امامت و مسئله‌ای کلامی است، یا فرعی از فروع فقهی؟ پذیرش هر یک از دو دیدگاه، نتایج مهم عملی و نظری در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و حوزه‌های اعتقادی و فرهنگی به همراه دارد. در این نوشتار به روش تفسیری و تحلیل متن به بررسی کلامی یا فقهی بودن «ولایت فقیه» پرداخته، در ادامه شبهات کلامی آن را نقد و بررسی می‌کنیم.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، فقیه جامع‌الشرایط مسئله کلامی، مسئله فقهی، آثار کلامی، حاکمیت سیاسی.

karbalaei1383@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱۱/۹

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲

طرح مسئله

از دیدگاه شیعه مسئله ولایت سیاسی شأنی از شئون امامت و مسئله‌ای کلامی و آمیخته با ایمان است که عدم اعتقاد به آن به منزله انکار بخشی از دین و نقصان ایمان قلمداد می‌شود. (علم‌الهدی، ۱۴۱۱: ۱ / ۴۲۹-۴۰۹؛ فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲: ۴۶۷؛ سبحانی، ۱۴۱۸: ۳۴۵) زعامت سیاسی امامان علیهم‌السلام مورد اتفاق شیعیان است؛ اما در عصر غیبت نیز، ولایت فقیه، از شئون ولایت و امامت و مسئله‌ای کلامی است، یا فرعی از فروع فقهی؟

براساس مبنای کسانی که ولایت فقیه را مسئله‌ای فقهی می‌دانند، تا مردم فقیه‌ی را برای اداره جامعه انتخاب نکنند و مستقیم یا غیرمستقیم به او رأی ندهند، صاحب ولایت نمی‌شود. با رأی و انتخاب مردم عنوان ظاهری ولایت برای او ثابت شده، او ولی امر مسلمین می‌گردد و خداوند نیز ولایت را برای او جعل می‌نماید. محدوده اختیارات ولی فقیه نیز، براساس توافق مردم تعیین می‌شود. (نک منتظری، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۳، ۲ و ۵۱۱ و ۵۱۱، صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۵۰ - ۴۵، کدیور، ۱۳۷۸: ۱۲۷ - ۱۰۰) اما از منظر کلامی، ولایت فقیه، ولایت، زعامت و سرپرستی امت رشید و فرزانه اسلامی در حوزه اداره و رهبری جامعه اسلامی به معنای وسیع آن بوده، ولی فقیه، ولی امر مسلمین است. در این دیدگاه، ولایت فقیه از عوارض فعل الله و امام معصوم علیه‌السلام است؛ بنابراین، نصب و عزل ولی فقیه به دست مردم نیست، بلکه تنها تشخیص راه، انتصاب و انزال او به دست خبرگان بوده، رأی مردم در انتخاب ولی فقیه فقط نقش تشخیص [کاشفیت] دارد. (معرفت، ۱۳۷۷: ۶۶ - ۵۵، جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۶۳) از منظر کلامی در تمامی اموری که پیامبر و ائمه علیهم‌السلام به واسطه حکومتشان بر مردم ولایت دارند، ولی فقیه جامع الشرایط حاکم نیز، از جانب امامان علیهم‌السلام در آن امور ولایت داشته، برای خروج از این حکم کلی باید دلیلی وجود داشته باشد. چون از نظر عقلی بین نبی، وصی و ولی فقیه تفاوتی نیست. (موسوی خمینی (امام)، بی تا: ۲ / ۴۸۸)

علمای شیعه، به دلیل در اقلیت بودن شیعیان، فشار مخالفان و ناامیدی آنان در برپایی حکومت شیعی، کمتر به مسئله ولایت کلامی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت توجه نموده‌اند و مسائل آن بیشتر، به اختصار در کنار فروع فقهی مطرح شد. از زمان ملا احمد

نراقی (م. ۱۲۴۵ ق) در کتاب *عوائد الایام* (عائده: ۵۴) ولایت کلامی ولی فقیه به‌طور گسترده و مستقل مطرح شد و در زمان ما، امام خمینی ره در دو کتاب *حکومت اسلامی* و *جلد دوم کتاب بیع* به تبیین آن پرداخت و فقهای بزرگی مانند آیت‌الله صافی در کتاب *ضرورة الوجود الحکومة او ولایة الفقهاء فی عصر الغیبة* (۱۴۱۵: ۱۲ و ۱۳) و اندیشمندانی مانند آیت‌الله جوادی آملی در سه کتاب *ولایت فقیه (رهبری در اسلام)*، (۱۳۷۵: ۱۳۴ و ۱۴۴) *ولایت فقیه*، *ولایت فقاہت و عدالت* (۱۳۷۸: ۱۴۴) و *کتاب وحی و رهبری* (۱۳۶۸: ۱۶۳) به مبانی کلامی آن، مانند قاعده لطف و حکمت استدلال نمودند.

با توجه به اینکه بین ولایتی که در کلام بررسی و اثبات می‌شود، از نظر لوازم، مؤلفی علیهم، محدوده و آثار با ولایتی که در فقه مطرح است، تفاوت‌های وجود دارد، در دهه‌های اخیر اندیشمندان حوزه علم کلام و سیاست ضمن کنکاش جدی در آن به بررسی شباهت مطرح شده در این باره، پرداخته‌اند. در این نوشتار، ابتدا در سه بخش مجزا، به ترتیب، مفهوم‌شناسی ولایت فقیه، مسئله کلامی و مسئله فقهی پرداخته، پس از بررسی ولایت فقیه در دو علم کلام و فقه در بخش دوم؛ در بخش سوم ضمن بیان شباهت کلامی ولایت فقیه، به نقد آن خواهیم پرداخت.

بخش اول: مفهوم‌شناسی

معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

«ولایت» واژه‌ای عربی به معنای قرب و نزدیکی است. «ولاء» و «توالی» به معنای قرار گرفتن یک شیء در کنار شیء دیگر است، بی‌آنکه فاصله‌ای بین آن دو باشد. لازمه چنین حالت و ترتیبی، نزدیکی دو شیء به یکدیگر است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۳۳) این قرب افزون بر قرب مادی، قرب معنوی را نیز دربرمی‌گیرد. (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۴) جوهری در صحاح می‌گوید: «هرکسی کار دیگری را برعهده گیرد «ولی» اوست» (۱۴۰۷: ۶ / ۲۵۲۸) و این، نوعی قرب معنوی است. این لفظ به معنای حکومت کردن، دوستی کردن، سلطه داشتن و تصرف کردن نیز آمده است. (معین، ۱۳۵۷: ۴ / ۵۰۵۳ و ۵۰۵۴) «ولایت در اصطلاح،

به معنای سلطه بر شخص یا مال یا هر دوست، اعم از اینکه چنین سلطه‌ای عقلی باشد یا شرعی، اصلی باشد یا عرضی». (آل بحرالعلوم، ۱۳۶۲: ۳ / ۲۱۰) به‌طور خلاصه، هرگاه «ولایت» در ارتباط با تدبیر امور اجتماعی مطرح شود، مراد، همان ولایت، زعامت و رهبری است. از این‌رو، به امیر، والی اطلاق می‌شود و از این باب است «السُّلْطَانُ وَلِي أَمْرِ الرَّعِيَةِ»؛ (معرفت، ۱۳۷۷: ۴۱ و ۴۲) در این نوشتار همین معنای از ولایت مورد نظر است.

فقیه

مراد از «فقیه» در بحث «ولایت سیاسی فقیه» کسی است که به مجموعه دانش‌های دین، علم و آگاهی کافی و عمیق داشته، صاحب بصیرت، و واجد مرتبه بالای عدالت و تقوا بوده، دارای کفایت و حسن تدبیر است. امروزه از این شرط اخیر به مدیر و مدبر بودن تعبیر می‌کنند. امام خمینی ره درباره ویژگی لازم برای رهبری جامعه اسلامی می‌گوید:

یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهد - که در شأن مجتهد است - واقعاً مدیر و مدبر باشد. (۱۳۷۹: ۲۱ / ۹۸)

علم کلام

علم کلام یکی از رشته‌های مهم علوم اسلامی است. قاضی عضدالدین ایجی در تعریف علم کلام می‌نویسد:

هو علم تقتدر معه علي اثبات العقاید الدینیة بايراد الحجج و دفع الشبهة. (۱۴۱۲: ۳۴ / ۱ و ۳۵)

کلام علمی است که با آن قادر می‌شویم بر اثبات عقاید دینی و دفع شبهات آن استدلال کنیم.

فیاض لاهیجی هم گفته:

صناعة نظرية يقتدر بها علي اثبات العقاید الدینیة. (بی تا: ۱ / ۵)
کلام، فنی نظری است که با آن قادر بر اثبات عقاید دینی می‌شویم.

بعضی از دانشمندان معاصر نیز گفته‌اند:

علم کلام علمی است که درباره خداوند سبحان و اوصاف و افعال الهی بحث می‌نماید. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۳۴ و همو، ۱۳۸۶: ۱ / ۲۴۰)

مسئله کلامی

همان‌گونه که از تعاریف علم کلام مشخص می‌شود، موضوع علم کلام اصول اعتقادی، ذات باری تعالی و صفات و افعال الهی است. مثلاً بعضی از موضوعاتی که علم کلام عهده‌دار پرداختن به آنهاست عبارت‌اند از: صدور یا عدم صدور فعل قبیح از خداوند؛ وجوب یا عدم وجوب ارسال رسل و تعیین امام و رهبر بعد از او؛ و در مسئله مورد بحث، لزوم تعیین ولی فقیه جامع الشرایط، هرچند با وصف نصب عام برای اداره امور جامعه اسلامی از طرف خداوند، در ادامه ولایت پیامبر و امامان علیهم‌السلام. بنابراین، مسئله کلامی مسئله‌ای است که با ذات، فعل و صفات الهی و اصول اعتقادی در ارتباط باشد.

فقه

در تعریف علم فقه گفته‌اند:

الفقه لغة: الفهم و اصطلاحاً: العلم بالاحکام الشرعية العملية المكتسب من ادلتها التفصیلية. (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳۲)
فقه از نظر لغوی به معنای فهم است؛ و در اصطلاح، علم به احکام شرعی عملی است که از دلیل‌های تفصیلی آن به دست می‌آید.

یا گفته شده: فقه، علم به احکام شرعی فرعی یا به دست آوردن وظیفه عملی (مکلفین) از دلیل‌های تفصیلی آن است. (مشکینی، ۱۳۷۶: ۱۸۰)

گاهی واژه فقه بر بصیرت و فهم عمیق و ژرف به مجموعه دانش‌های دینی اعم از اصول و فروع و اخلاق دلالت دارد. در آیه فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقها فی الدین ... فقه به معنای فهم عمیق و ژرف در امر دین است. (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۹ / ۱۹۹) فقه در آیات و روایات بیشتر به معنای اخیر آمده است. (صدرالمتالهین، ۱۳۶۶: ۱ / ۱۹۹) بنابراین، فقیه کسی است که واجد این آگاهی است.

مسئله فقهی

با توجه به تعاریف بالا موضوع علم فقه عبارت است از بیان وظایف، تکالیف، باید و نبایدهای افعال مکلفین؛ زیرا، هر عمل مکلفین دارای حکمی است که فقیه با کاوش در منابع و مبانی فقهی در پی کشف آن حکم است؛ مثلاً چه افعالی واجب و چه افعالی حرام، و چه افعالی جایز و چه افعالی غیرجایزاند؛ در مسئله ولایت فقیه نیز، فقیه در جست‌وجوی کشف احکام مربوط به مسئولیت‌های «ولی فقیه» و وظایف مردم نسبت به اوست. بنابراین، مراد از مسئله فقهی مسئله‌ای است که درباره افعال مکلفین بحث می‌کند؛ از این رو، هر مسئله‌ای که در فقه مطرح شود، مسئله‌ای فقهی نیست.

بخش دوم: ولایت فقیه، کلامی یا فقهی

با توجه به تعریف علم کلام و علم فقه، معیار و ملاک کلامی یا فقهی بودن یک موضوع معلوم شد. از این رو، هر مسئله‌ای که موضوع آن مربوط به فعل و ذات خداوند و از عوارض فعل خدا باشد، از مسائل علم کلام؛ و هر مسئله‌ای که موضوع آن فعل مکلف به لحاظ اتصاف آن به یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفی باشد، مربوط به علم فقه است. همچنین ممکن است یک موضوع از دو جهت، در دو علم بررسی شود؛ مثلاً: بحث ضرورت بعثت انبیا و وجوب ارسال رسولان، اگر به منزله فعلی از افعال الهی از باب لطف بررسی شود (حلی، بی‌تا: ۳۴۸) بحثی کلامی است، زیرا موضوع آن در ارتباط با فعل خداوند است. اما بررسی نحوه هدایت انسان‌ها و نشان دادن راه رستگاری و سعادت به آنان یا وجوب پیروی آنها از انبیا و دعوت ایشان که موضوع آن انسان و باید و نبایدهای مربوط به اوست، مسئله‌ای فقهی خواهد بود. از این رو، مسئله ولایت فقیه نیز، هم در علم کلام و هم در علم فقه قابل بررسی است.

همچنین عقلی بودن دلیل یک مسئله، نشانه کلامی بودن آن نیست، همان‌گونه که نقلی بودن دلیل یک مسئله آن را فقهی نمی‌کند. زیرا ممکن است در اثبات مسئله‌ای فقهی از دلیل عقلی استفاده شود، مثلاً دلیل وجوب اطاعت از خداوند که مسئله‌ای فقهی است، عقلی است. یا بطلان نماز در مکان غصبی دایر مدار حکم عقل به عدم امکان اجتماع امر و نهی و تقدیم جانب نهی است. گاهی در اثبات مسائل یک موضوع کلامی از دلیل نقلی استفاده

می‌شود؛ مثلاً: برخی از تفصیلات معاد و صفات پیامبران. افزون‌براین، یادآور می‌شویم که صرف درج یک مسئله در کتاب‌های فقهی یا کلامی، آن را فقهی و یا کلامی نمی‌کند. در این قسمت به بررسی ولایت فقیه در دو علم کلام و فقه می‌پردازیم:

الف) ولایت فقیه در علم کلام

در سده‌های اولیه ظهور اسلام، به‌خصوص قرن اول و دوم هجری، بیشتر نظریه‌های مربوط به رهبری سیاسی شیعه در علم کلام عرضه می‌شد؛ زیرا، مسئله خلافت و امامت محور اساسی مناقشه فرق اسلامی و از جمله شیعه بود. با توجه به مقام و ارزش والای مسئله امامت در اندیشه سیاسی شیعه، (حلی، ۱۴۰۹: ۲۴) بالتبع مسائل فرعی و جانبی آن (مانند ولایت فقیه) نیز، باید در علم کلام بررسی می‌شد. ولی متأسفانه انزوای شیعیان و سرکوب آنان و رشد قشری‌گری و اخباریون در بین شیعیان، مانع ورود آنان به صحنه سیاست و مباحث حکومتی شد؛ از این‌رو، مبانی علمی و کلامی اندیشه سیاسی شیعه در مسائل حکومتی، تنها در محافل خصوصی و درس‌های حوزوی - آن هم به‌اختصار - مطرح شد و به‌تدریج، به‌جای طرح در جایگاه اصلی خود «علم کلام و عقاید» در علم فقه و محدود به سرپرستی اموال غیب و قصر محجورین، یعنی امور حسبی، آن هم به‌معنای مضیق آن و حداکثر ابواب قضا و حدود مطرح شد.

علامه حلی، از دانشوران بزرگ و طراز اول جهان تشیع، با اظهار نگرانی از طرح بحث امامت و شرایط آن که از مسائل علم کلام است در فقه، می‌گوید:

عادت فقها بر این جاری شده که امامت و شرایط آن را در این باب «قتال یاغی» ذکر می‌کنند تا معلوم شود اطاعت چه کسی واجب و خروج بر چه کسی حرام و قتال با چه کسی واجب است. ولی این مسئله از قبیل مسائل علم فقه نیست؛ بلکه از مسائل علم کلام است. (همو، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۲۵)

ضرورت ولایت فقها در عصر غیبت در جامعه دینی را به همان روشی می‌توان اثبات کرد که متکلمین و حکمای اسلامی ضرورت بعثت انبیا و وجود امامان را برای رهبری دینی و سیاسی جامعه اسلامی اثبات نموده‌اند.

دلیل نخست: قاعده لطف

وجود حکومت صالح و امام عادل نقش تعیین کننده و مهمی در رشد مادی و معنوی جامعه و از بین بردن عوامل گمراهی انسان داشته، در نهایت، موجب نزدیکی بندگان به خدا و دوری از معصیت او می‌شود. این، حقیقت مسلم و انکارناپذیری است که تاریخ، گواه صدق آن است. در این مورد علامه حلی می‌فرماید:

امامت عبارت است از ریاست عامه در امر دین و دنیا ... به دلیل عقل، نصب آن از جانب خدا واجب است؛ زیرا لطف است، چون ما قطع داریم به اینکه اگر بر مردم رئیسی باشد که ایشان را راهنمایی کند و مردم فرمان بردار او باشند و داد مظلوم را از ظالم بخواهد و ظالم را از ظلم و ستم کردن بازدارد، البته نزدیک‌تر به صلاح و دورتر از فساد خواهند بود و در سابق ذکر شد که لطف واجب است؛ پس وجود امام علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می‌شود. (همو، ۱۳۷۲: ۲۱۵ و ۲۱۶)

سیدمرتضی نیز، در این باره که لزوم تعیین حاکم و عدم اختصاص آن به زمان خاصی است، می‌گوید:

والذي يوجبه و تقتضيه العقل الرياسة المطلقة ... والذي يدل علي ما ادعينا ان كل عاقل عرف العادة و خالط الناس يعلم ضرورة ان وجود الرئيس المهيب النافذ الامر السدير التدبير يرتفع عنده النظام والتقسام والتباغي ... و إن فقد من هذه صفته يقع عنده كل ما اشرنا اليه من الفساد او يكون الناس الي وقوعه اقرب فالرياسة على ما بيته لطف في فعل الواجب والامتناع عن القبيح فيجب أن لا يخلي الله تعالي المكلفين منها و دليل وجوب اللطاف يتناولها ... (علم الهدى، ۱۴۱۱: ۴۰۹ و ۴۱۰)

نکته‌های زیر را می‌توان از سخن سیدمرتضی استنباط کرد:

۱. عقل، ضرورت وجود حکومت، به نحو ریاست عامه را در هر زمانی درک می‌کند. (تصور حکومت موجب تصدیق به ضرورت آن است)؛
۲. علت این تصدیق آن است که هر کس رفتار مردم را بشناسد و با آنها معاشرت داشته باشد، می‌داند وجود رئیس و حاکم بامهابت، بانفوذ، قوی و خوش فکر، سبب از بین رفتن ظلم، تهاجم و بیدادگری می‌شود؛

۳. چنانچه حاکم جامعه، واجد صفات یادشده نباشد یا اصلاً جامعه حاکمی نداشته باشد، فساد گسترش یافته، یا دست‌کم، دسترسی مردم به فساد و گناه افزایش می‌یابد؛
۴. ریاست و تعیین حاکم برای جامعه لطفی است که به بندگان در عمل به واجبات و دوری از بدی‌ها کمک می‌کند؛

۵. حاصل آنکه براساس قاعده لطف، خداوند نباید جامعه را از وجود چنین حاکم و رهبر واجد شرایطی محروم نماید. به عبارت دیگر، تعیین رهبر و معرفی او از افعال واجب الهی است و به اقتضای دلیل لطف، نصب رهبر ضروری است. بدیهی است تمسک به قاعده لطف در فلسفه و فایده‌هایی که در کلام سیدمرتضی و علامه حلی بر ضرورت وجود امام و حاکم بیان شد، زمانی مصداق لطف واقعی و کامل است که رهبری چنین جامعه‌ای در اختیار حاکم معصوم باشد تا مصالح امت به بهترین شکل ممکن، تأمین شود. در صورت عدم حضور چنین حاکمی، براساس قاعده عقلی تنزل تدریجی، کسی مصداق قاعده لطف است که از هر جهت شبیه به معصوم باشد؛ یعنی از نظر علم، عدالت و کفایت (مدیر، مدبر و با سیاست) تالی‌تلو معصوم باشد. مصداق چنین حاکمی در عصر غیبت، ولی فقیه جامع‌الشرایط است. بنابراین، تعیین چنین رهبری در ادامه ولایت الهی، از باب لطف تبعی ضروری است.

امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

آنچه دلیل امامت و زعامت امام علیه السلام است، همان دلیل ضرورت وجود حکومت و حاکم اسلامی در عصر غیبت صاحب امر علیه السلام می‌باشد. آیا عقل می‌پذیرد که خداوند حکیم امت اسلامی را به حال خود رها کند و وظیفه آنها را در عصر غیبت [نسبت به مسئله رهبری] مشخص نکند؟! (بی تا: ۲ / ۴۶۱)

آیت‌الله جوادی کلامی بودن ولایت فقیه را نشئت گرفته از کلامی بودن امامت می‌داند.

(۱۳۷۵: ۱۴۴)

دلیل دوم: ولایت فقیه و حکمت الهی

هرکس که خداوند را به خوبی بشناسد و به حکمت و قدرت او ایمان داشته، در پدیده‌های عالم (اعم از حیوانی، گیاهی و جمادی) تفکر نماید، بی‌تردید تصدیق خواهد کرد که

خداوند تمامی موجودات را به هدایت عامه به سرمنزل مقصودشان هدایت نموده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است. (طه / ۵۰)

براساس قانون هدایت عامه و ارسال انبیا، خداوند حکیم به‌طور جدی خواستار هدایت انسان‌هاست. با توجه به اینکه حکومت صالح و امام عادل و حکیم با فراهم کردن زمینه‌های رشد معنوی و تعالی روحی و از بین بردن زمینه‌های فساد و هرج‌ومرج و برقراری امنیت، نقشی اساسی در هدایت انسان‌ها دارد، خداوند حکیم در ادامه رسالت پیامبران، امامان علیهم‌السلام را به‌نحو خاص، و فقهای جامع‌الشرایط را به نحو عام، قرار داده است تا عهده‌دار هدایت مادی و معنوی انسان‌ها شوند؛ در غیر این صورت، نقض غرض الهی خواهد شد و خداوند حکیم، نقض غرض نمی‌کند. اثبات ولایت فقیه از طریق صفت حکمت خداوندی - که صفت فعل اوست - آن را جزء مسائل کلامی قرار می‌دهد؛ زیرا علم کلام عهده‌دار بحث عوارض فعل خداوند است. خواجه طوسی درباره ضرورت تعیین حاکم جامع‌الشرایط و ارتباط آن با حکمت الهی می‌گوید:

این مطلب نزد هر عاقلی ضروری و تردید ناپذیر است ... که تنفیذ اموری که توسط فرمانروای عادل و قوی به اجرا در می‌آید به مصلحت مردم است و خداوند هم، نه مستقیماً به اداره امور می‌پردازد و نه نسبت به مصلحت جامعه بی‌اعتناست. باید گفت، قبیح و ناپسند [خلاف حکمت] است که خداوند [با اینکه مستقیماً اداره امور مردم نمی‌کند] کسی را برای تدبیر امور جامعه قرار ندهد، یعنی نصب پیشوای الهی برای مردم لازم است. (طوسی، ۱۹۸۵: ۴۲۹)

این فهم خردپسندانه اختصاص به زمان خاصی ندارد؛ بنابراین، در عصر حضور، امامان علیهم‌السلام، به نصب خاص و در عصر غیبت، فقیهان جامع‌الشرایط به نصب عام الهی، (تعیین وصفی) از جانب خداوند و در ادامه به‌وسیله امامان علیهم‌السلام برای تحقق این اهداف نصب شده‌اند. یکی از فقهای معاصر درباره دلالت قاعده لطف بر ولایت فقیه می‌نویسند:

همان‌گونه که بر خداوند به مقتضای حکمت و لطف، نصب امام و والی بر عباد

واجب است، بر امام علیه السلام نیز واجب است در شهرها و زمان‌هایی که حضور ندارد کسی را به‌عنوان جانشین خود تعیین کند و آیه شریفه «وواعدنا موسی...». نیز این امر را تصدیق می‌کند و علت آن نیز این است که واگذاشتن مردم بدون رهبری بر خداوند قبیح است. (صافی، ۱۴۱۵: ۱۲ و ۱۳)

امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌گوید:

قضیه ولایت سیاسی فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک مسئله‌ای است که خداوند تبارک و تعالی درست کرده است. اینها از ولایت رسول الله می‌ترسند. شما بدانید اگر امام زمان علیه السلام حالا بیاید، باز این قلم‌ها مخالفانند با او. (۱۳۷۹: ۱۰ / ۳۰۸)

برخی از دانشوران در این مورد آورده‌اند:

کاری که امام راحل علیه السلام در محور فقه انجام دادند این بود که دست ولایت فقیه را گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی‌اش که مسئله‌ای کلامی است، نشانند. آنگاه با براهین عقلی و کلامی این مسئله را شکوفا کردند، سپس، این مسئله شکوفا شده کلامی، بر فقه سایه افکند و سراسر فقه را زیر سایه خود قرار داد و نتایج فراوانی به بار آورد. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۴۱۹)

در صورت اثبات مسئله ولایت سیاسی ولی فقیه در عصر غیبت از طریق ادله کلامی‌ای چون قاعده لطف و حکمت الهی، محل طرح آن علم کلام خواهد بود و از منظر کلامی باید آن را بررسی نمود.

ب) ولایت فقیه در علم فقه

فقهها، در ابواب مختلف فقه، زمانی که بحث ولایت شرعی در اموال غایبان و قاصران و یا تصرف در اموال و شئون محجورین یا بحث وقف و وصیت و به‌طور کلی امور حسبی را مطرح نموده‌اند، در صورت فقدان ولی شرعی مباشر، مانند: پدر، جد پدری و ناظر وقف و موصی‌الیه، فقیه عادل را مجاز به تصرف می‌دانند. بعضی از آنان این جواز تصرف را ناشی از «ولایت فقیه» می‌دانند. (موسوی خمینی (امام)، بی‌تا: ۲ / ۴۵۹) برخی دیگر، فقیهان را حتی در امور حسبی نیز،

فاقد ولایت شرعی دانسته، تنها به عنوان قدر متقین، آنان را مجاز به تصرف دانسته‌اند. (خویی، ۱۴۱۰: ۱ / ۴۲۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۰۰) بعضی از فقها نیز، علت طرح مسئله ولایت فقیه در کتاب فقهی‌شان را تقاضای حاضران در جلسه درس بیان کرده‌اند. (انصاری، ۱۳۶۶: ۱۳۵؛ موسوی خمینی رحمته الله علیه (امام)، بی تا: ۲ / ۵۹۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۳: ۱ / ۴۳۸)

بسیاری از فقها هنگام طرح مسئله ولایت فقیه در کتاب‌های فقهی خود به جنبه‌های کلامی آن نیز پرداخته‌اند و عموماً، ولی فقیه جامع‌الشرایط را نایب امام زمان علیه السلام بیان کرده، و بر این باوراند که امامان علیهم السلام، شیعیان خود را در عصر غیبت به حال خود رها نکرده، برای سرپرستی امور اجتماعی و سیاسی آنان، با توجه به ولایتی که از جانب خدا داشته‌اند، ولایت را به فقهای جامع‌الشرایط اعطا کرده‌اند. (محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۴۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۳ / ۹؛ نراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۶ و ۵۳۸؛ نجفی، ۱۳۷۶: ۶ / ۱۷۸؛ موسوی خمینی رحمته الله علیه (امام)، بی تا: ۲ / ۴۵۹)

با توجه به مطالب پیش گفته معلوم شد که تنها درج مسئله ولایت فقیه در کتاب‌های فقهی آن را در زمره مسائل و موضوعات علم فقه قرار نمی‌دهد، همان‌گونه که درج مسئله امامت در کتاب‌های کلامی اهل سنت دلیل کلامی بودن آن نزد آنان نیست. در این مورد قاضی ایجی می‌گوید:

هي عندنا من الفروع و انما ذكرناها في علم الكلام تأسيساً عن قبلنا. (۱۴۱۲: ۸ / ۳۴۴)

مسئله خلافت و ولایت نزد ما از فروع فقهی است و اگر آن را در علم کلام بیان کرده‌ایم، به دلیل تبعیت از کسانی است که قبل از ما آن را در این علم بیان کرده‌اند.

برخلاف این نظریه، برخی بر این باوراند که به دلیل بیان مسئله ولایت فقیه در کتاب‌های فقهی، مسئله مزبور (فقط) فقهی است. (کدیور، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

فقهی بودن امامت نزد اهل سنت

از نظر اهل سنت، نبوت از مسائل علم کلام و امامت مسئله‌ای فرعی و فقهی است. ایشان معتقداند: بر خداوند لازم نیست که درباره امت پس از پیغمبر دستور بدهد - و چنین دستوری را نیز نداده است - بلکه تعیین امام بر عهده امت است. (ایجی، ۱۴۱۲: ۸ / ۳۴۵)

عبدالرحمن بن خلدون در این مورد می‌گوید: «نهایت سخن در باب امامت این است که آن

مطابق با مصلحت و مورد اجماع باشد و به عقاید دینی باز نمی‌گردد». (بی‌تا: ۴۶۵)
اینکه اهل سنت مسئله امامت و رهبری جامعه اسلامی را جزء مسائل کلامی نمی‌دانند، براساس مبنای فکری آنهاست، زیرا آنان منکر حسن و قبح عقلی بوده، صدور هیچ کاری را از خداوند ضروری نمی‌دانند. نتیجه این تفکر، عدم لزوم تعیین امام علیه السلام بر خداوند سبحان بوده، در ادامه نبوت و امامت، نه تنها تعیین رهبری از طرف خداوند الزامی نیست، بلکه این امر به مردم واگذار شده است. (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۵ / ۲۳۶)

بخش سوم: اشکال بر کلامی بودن ولایت فقیه

اشکال اول

برخی درباره کلامی بودن ولایت فقیه براساس قاعده لطف می‌گویند:

قاعده لطف یا مقتضای حکمت تنها در موردی تطبیق می‌شود که مورد، منحصره‌فرد باشد. به عبارت فنی، با فوت آن غرض فوت شود. ولایت فقیه بر مردم، زمانی براساس این برهان عقلی اثبات می‌شود که انتظام دنیای مردم بر مبنای دین جز با ولایت انتصابی فقیه بر مردم سامان نیابد... و تنها در صورتی از باب لطف بر خداوند ولایت انتصابی فقیه واجب است که راه منحصره‌فرد اقامه دین در جامعه برپایی حکومت دینی باشد؛ اما اگر برای انتظام دینی و دنیایی مردم و اقامه دین در جامعه راه‌های بدیل به‌دست آوریم، این برهان مخدوش می‌شود؛ به‌عنوان مثال حکومت دینی با انتخاب فقیه از سوی مردم یا انتخاب مؤمن‌کاردان از سوی مردم با نظارت فقیه نیز قابل اقامه است. (کدیور، ۱۳۷۸: ۳۶۸)

پاسخ: این اشکال از جنبه‌های زیر قابل نقد است.

۱. قاعده لطف و حکمت الهی ایجاب می‌کند که تحصیل و تأمین غرض، به بهترین شکل ممکن تحقق یابد. منظور از فوت غرض در بحث ما این نیست که غرض به‌طور کلی از بین برود؛ بلکه اگر به‌نحو مطلوب نیز، تأمین نشود، باز غرض واقعی حاصل نشده است. افزون‌براین، در تحصیل غرض همیشه بهترین راه را گزینش می‌کنند، اگرچه راه‌های بدیل نیز وجود داشته باشد؛ مثلاً: اگرچه انتخاب مؤمن‌کاردان از طرف مردم با نظارت فقیه (بدون ولایت فقیه جامع‌الشرایط)

به نوعی، غرض را تأمین می‌کند، حتی بانیان این نظریه مانند آیت‌الله نائینی در عصر مشروطیت این فرض را به‌عنوان بدل حیلولة پذیرفته‌اند؛ همچنان که خود تصریح کرده‌اند:

در این عصر که دست امت از عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحو اولی [حکومت شاهنشاهی] که ظلم زائد و غضب اندر غضب است، به نحوه ثانیه [حکومت مشروطه] و تحدید استیلای جوری به قدر ممکن، واجب نیست؟ (نائینی، ۱۳۳۴: ۴۱)

۲. اگر آن‌گونه که اشکال‌کننده می‌گوید: مهم در قاعده لطف این است که دین و دنیای مردم تأمین شود؛ با این بیان، حتی در عصر حضور نیز نمی‌توان ولایت امام معصوم علیه السلام را با قاعده لطف اثبات کرد؛ زیرا ممکن است کسی بگوید در آن زمان نیز خلیفه کاردان می‌توانست وظیفه اقامه دین و تأمین دنیای مردم را هرچند در سطح پایین‌تر بر عهده بگیرد و امام علیه السلام نیز بر کار او نظارت نماید. درحالی که مهم در قاعده لطف این است که لطف واقعی حاصل شود، نه غرض جزئی - به‌زعم تصور اشکال‌کننده - . بنابراین در عصر غیبت برای حصول لطف واقعی کسی باید زمام امور را در دست بگیرد که شبیه‌ترین فرد به معصومین بوده، قادر به رهبری معنوی مردم نیز، باشد که او کسی نیست، جز ولی فقیه جامع‌الشرایط.

اشکال دوم

بعضی تصور کرده‌اند، در صورت کلامی بودن مسئله ولایت فقیه، این مسئله نیز جزء اصول دین و مسائل اعتقادی قرار گرفته، اعتقاد به آن مانند اعتقاد به نبوت و امامت لازم خواهد بود؛ از این رو، اعتراض کرده‌اند که: «آیین کشورداری نه جزئی از اجزای نبوت است و نه در ماهیت امامت ...». (حائری، بی‌تا: ۱۷۲)

پاسخ: کلامی شدن یک مسئله دلیلی بر قرار گرفتن در زمره مسائل دین نیست؛ زیرا، چه بسیارند مسائلی که اگرچه از فروع یک مسئله کلامی‌اند، اعتقاد به آنها لازم نیست. مانند فروع معاد و عصمت ائمه علیهم السلام ...؛ بنابراین، اعتقاد به مسئله ولایت فقیه نیز، ضرورت ندارد؛ هرچند از فروع امامت و مسئله‌ای کلامی است.

اشکال سوم

بعضی لوازم ولایت شرعی فقیه، به معنای اخص را در ولایت سیاسی نیز جاری دانسته، گفته‌اند: «ولایت فقیه یعنی ولایت بر محجوران؛ ولی امت اسلامی رشید است، نه محجور؛ بنابراین، بر آنان نمی‌توان ولایت داشت». (همان: ۲۱۶)

پاسخ: به نظر می‌رسد اینان بین ولایت شرعی فقیه به معنای اخص با ولایت شرعی سیاسی فقیه در اداره جامعه اسلامی تفاوتی قائل نشده‌اند. در حالی که جایگاه ولایت شرعی فقیه در فقه و از فروع فقهی است. یعنی شارع مقدس، تصدی و قیام به شئون افرادی که ناتوان از تصدی امور خودشان هستند؛ مانند سرپرستی اموال بی‌صاحب یا غایبان و قاصران، سفیهان و دیوانگان در صورت نداشتن ولی خاص را به فقیه جامع‌الشرایط واگذار کرده است؛ اما ولایت سیاسی فقیه، ولایت بر امت اسلامی رشید و فرزانه بوده، جایگاه اصلی آن در علم کلام است. اصولاً بین این دو نوع ولایت فقیه، چه از نظر افرادی که بر آنها اعمال ولایت می‌شود و چه از نظر محدوده و مواردی که ولایت شامل آن می‌شود، تفاوت اساسی وجود دارد.

اشکال چهارم

برخی طرح ولایت فقیه به عنوان مسئله‌ای کلامی را مربوط به یکی - دو دهه اخیر دانسته، گفته‌اند:

تا ده سال پیش، ولایت فقیه از فروع فقهی شمرده می‌شد اما در دهه اخیر، دو قول متفاوت با رأی اتفاقی گذشته ابراز شده است: قول اول، ولایت فقیه را از مسائل کلامی معرفی می‌کند؛ به این معنا که چون بر خداوند از باب حکمت و لطف واجب است برای اداره جامعه اسلامی فقیهان عادل را به ولایت بر مردم منصوب فرماید، لذا مسئله از عوارض فعل الله است؛ و متکفل بحث از عوارض فعل خداوند، علم کلام است ... قول دوم: ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی را ... از ارکان مذهب حقه اثنی‌عشر می‌داند. (کدیور، ۱۳۷۸: ۲۳۳ و ۲۳۴)

پاسخ: ۱. طرح مسئله ولایت فقیه در کتاب‌های فقهی گذشتگان غالباً از آن جهت است که آنان درصدد بیان لوازم فقهی آن، و بیان وظیفه متقابل ولی فقیه و مردم بودند. همچنین یادآور شدیم که درج مسئله‌ای در یک علم سبب نمی‌شود که مسئله مزبور فقط از موضوعات

آن علم بشمار آید. همان گونه که بررسی موارد متعدد ولایت معصومان در کنار فروع فقهی، آن را جزء مسائل فقهی قرار نمی‌دهد.

۲. بر همگان روشن است که در گذشته به دلیل در اقلیت بودن شیعیان و فشارهای مختلفی که از ناحیه حکومت‌های وقت بر آنان اعمال می‌شد و ناامیدی آنان از برپایی حکومت شیعی، علمای شیعه کمتر به مسائل فقه سیاسی شیعه می‌پرداختند؛ از این رو، مباحث آن نیز، در کنار فروع فقهی جزئی مطرح می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و فراهم شدن فضای سیاسی مناسب، مسئله رهبری جایگاه واقعی خود را در جغرافیای سیاسی شیعه پیدا کرد و در محل واقعی خود یعنی به عنوان مسئله‌ای کلامی مطرح شد.

۳. دو قرن قبل بزرگانی مانند صاحب جواهر مسئله تعیین ولی فقیه را در زمره فعل خداوند و در ادامه مسئله امامت معصومان علیهم‌السلام طرح کرده‌اند. در نتیجه مسئله مزبور را کلامی می‌دانستند. ایشان معتقداند: خداوند اطاعت از ولی فقیه را بر ما واجب کرده است و چون وجوب اطاعت، فرع تعیین شخص است، خداوند فقیه جامع الشرایط را تعیین نموده است. پس تعیین ولی فقیه فعل خدا، و مسئله‌ای کلامی است. عبارت صاحب جواهر این است:

اطلاق ادلة حکومته [ولی فقیه] خصوصاً روایة النصب التي وردت عن صاحب الامر - روعي له الفداء - بصيره من اولي الامر الذين اوجب الله علينا طاعتهم. (نجفی، ۱۳۷۶: ۱۵ / ۴۲۱ و ۴۲۲)

اطلاق دلیل‌های حکومت ولی فقیه مخصوصاً روایت نصب (اما الحوادث الواقعة ... فائهم حجّتی علیکم ...) که از طرف امام زمان علیه‌السلام رسیده است، ولی فقیه را از صاحبان امر و حاکمانی قرار می‌دهد که خداوند اطاعت از آنان را بر ما لازم کرده است.

۴. در پاسخ قسمت اخیر اشکال باید گفت: برخلاف نظر اشکال‌کننده، هیچ‌یک از قائلین به ولایت فقیه، آن را از ارکان اصلی مذهب شیعه که اعتقاد به آن لازم باشد نشمرده‌اند.

اشکال پنجم

اصطلاح واجد حق پیشین بودن را برخی معاصرین مطرح کرده‌اند. نویسنده مقاله «باور دینی، داور دینی» بر این باور است که اگر بحث ولایت فقیه را کلامی بدانیم، درحقیقت، فقها بدون

اینکه مردم فردی از آنان را به حکومت انتخاب نمایند، دارای حق پیشین برای حاکمیت خواهند بود. ولی در صورت فقهی قلمداد کردن بحث مزبور حق پیشین وجود نخواهد داشت؛ بلکه کلیه حقوق و مزایا بعد از انتخاب و دریافت آرای مردم به وجود خواهد آمد. صاحب مقاله مزبور در بخشی از آن مقاله آورده است:

اما برویم به سراغ آن معنای دیگر، این سؤال با انگشت گذاشتن بر روی یک مسئله مهم و آن اینکه اصلاً حقی داریم به نام حق الهی یا شرعی برای حکومت کردن؟ و آیا کسانی هستند که از پیش خود واجد حق حکومت باشند؟ اصلاً چنین مسئله‌ای تصور صحیح دارد یا ندارد؟ درهم پیچیدن متفکران و فیلسوفان مغرب‌زمین با نظام کلیسایی، بیشتر بر سر همین مسئله بود که آیا چیزی به نام حق پیشینی حکومت وجود دارد یا ندارد و لیبرالیسم سیاسی یا دموکراسی اصلی‌ترین هدفش عبارت بود از زدودن چنین حقی و انکار آن. (سروش، ۱۳۷۸: ۴۹)

در مطلب بالا چند نکته درخور توجه است:

۱. چگونه است که اگر حق حاکمیت از جانب مردم به کسی داده شود، او صاحب حق می‌شود؛ ولی اگر خداوند که براساس پذیرش «توحید ربوبی»، صاحب ولایت و حکومت واقعی است، این حق یا جلوه‌هایی از آن را به شخصی که واجد جمیع صفات لازم برای احراز چنین نیابت و مقامی است واگذار نماید، با آن مخالفت می‌شود. افزون‌براین، جواز حکومت فقیه جامع‌الشرایط از طرف خداوند و در ادامه از طرف معصومین علیهم‌السلام صادر می‌شود؛ اما کارآمدی حکومت وابسته به رأی مردم بوده، بدون رأی آنان، عملاً حاکمیت تحقق نمی‌یابد.
۲. اثبات مبنای حکومت و حاکمیت در مسیحیت برعهده کسی است که مشکل حاکمیت مسیحی را به دنیای اسلام آورده، این دو را با هم مقایسه می‌کند؛ به نظر ما قیاس مزبور قیاس مع‌الفارق است؛ زیرا یکی از شرایط اساسی برای حاکم اسلامی عدالت به معنای وسیع و دقیق آن است و عادل کسی است که واجبی را ترک نکرده، حرامی مرتکب نشود، بر گناه صغیره اصرار نداشته باشد و مطیع هواهای نفسانی خود نباشد. امام خمینی رحمته‌الله در این مورد می‌فرماید:

آن اوصافی که در ولی فقیه است، با آن اوصاف نمی‌شود پایش را یک قدم غلط

بگذارد؛ اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد. فقیه‌یی که این اوصاف را دارد، عادل است. (۱۳۷۹: ۱۱ / ۱۳۳)

با وجود چنین شرایطی در رهبری که مورد اتفاق علمای بزرگ شیعه است، آیا مقایسه آنان با بعضی از پاپ‌ها و کشیش‌های فرصت‌طلب، دنیاپرست و سوءاستفاده‌گر، بی‌انصافی و جفا در حق فقهای جامع‌الشرایط نیست؟

۳. قائلین به ولایت فقیه پذیرش این وظیفه را برای ولی فقیه جامع‌الشرایط از پیش ثابت نمی‌دانند بلکه بر این باوراند که «ولی فقیه» با تلاش و کسب صفات عالی اسلامی و انسانی شایسته پذیرش مقام ولایت از جانب خداوند می‌شود. افزون‌براین، رأی مردم در به فعلیت رساندن و کارآمد کردن این ولایت نقش مهمی دارد.

اشکال ششم

قبل از طرح اشکال، لازم است محل کاربرد دو اصطلاح انشا و خبر مشخص شود. اصطلاح انشا در علم فقه، در کنار دو اصطلاح وضع و جعل بوده، مفهوم آن بیان احکام الهی است که خداوند آن را بر مردم انشا فرموده، وظیفه مردم پذیرش و قبول آن است؛ و مفهوم اصطلاح خبر که در علم کلام از آن استفاده می‌شود، بیان واقعیت و حقیقتی است که متکلم از آن خبر می‌دهد. غیر از این معنای رایج، برخی با جعل اصطلاح، در این مورد گفته‌اند:

ولایت فقیه به مفهوم خبری [کلامی] به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع بر مردم ولایت و حاکمیت دارند چه مردم بخواهند و چه نخواهند. و مردم اساساً حق انتخاب رهبری سیاسی را ندارند؛ ولی، ولایت فقیه به مفهوم انشایی [فقهی] به معنای این است که باید مردم از بین فقیهان بصیرترین و لایق‌ترین فرد را انتخاب کنند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۵۰)

ایشان در ادامه می‌گویند:

لازمه ولایت فقیه به مفهوم خبری این است که پاسخ صحیحی به مخالفان داده نشود که گفته‌اند طراحان ولایت فقیه می‌گویند: مردم صغیر و محجور هستند و

نمی‌توانند حق حاکمیت سیاسی داشته باشند؛ زیرا، طبق نظریه نصب فقیه، مردم حق انتخاب زمامدار را ندارند و در این صورت، اشکال مخالفان تثبیت می‌شود. (همان: ۵۲)

بعضی از اندیشمندان معاصر در پاسخ گفته‌اند:

برخی معتقداند علمایی که در مسئله «ولایت فقیه» سخن گفته‌اند دو دیدگاه مختلف دارند: عده‌ای ولایت فقیه را به معنای «خبری» پذیرفته‌اند و بعضی به مفهوم «انشایی»؛ و این دو مفهوم در ماهیت با یکدیگر متفاوت‌اند، زیرا اولی می‌گوید، فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند و دومی می‌گوید، مردم فقیه واجد شرایط را باید به ولایت انتخاب کنند. ولی این تقسیم‌بندی از اصل بی‌اساس به نظر می‌رسد. چراکه ولایت هر چه باشد، انشایی است، خواه خداوند آن را انشا کند یا پیامبر اسلام ﷺ یا امامان علیهم‌السلام. مثلاً امام بفرماید: «انی قد جعلته علیکم حاکماً؛ من او را حاکم قرار دادم» یا فرضاً مردم انتخاب نمایند، و برای او ولایت و حق حاکمیت را انشا نمایند، هر دو انشایی است. تفاوت در این است که در یک‌جا انشای حکومت از ناحیه خدا است، و در جای دیگر از ناحیه مردم.

تعبیر اخباری بودن در اینجا نشان می‌دهد که گوینده این سخن به تفاوت میان اخبار و انشا دقیقاً آشنایی ندارد یا از روی مسامحه این تعبیر را به کار برده است. تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت انشایی است و از مقاماتی است که بدون انشا تحقق نمی‌یابد. تفاوت در این است که انشای این مقام، ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم. مکتب‌های توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند و اگر مردم در آن نقش داشته باشند باز باید به اذن خدا باشد و مکتب‌های الحادی آن را صرفاً از سوی مردم می‌پندارند.

بنابراین، دعوی بر سر «اخبار» و «انشا» نیست، سخن بر سر این است که چه کسی انشا می‌کند خدا یا خلق؟ یا به تعبیر دیگر، مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند در تمام سلسله‌مراتب حکومت است یا صرف اجازه و اذن مردم؟ مسلّم است آنچه با دیدگاه‌های الهی سازگار می‌باشد، اولی است نه دومی. (معرفت، ۱۳۷۷: ۵۸ و ۵۹)

در پاسخ به قسمت اخیر اشکال می‌توان گفت: به نظر می‌رسد اینان بین ولایت سیاسی

فقیه که ولایت بر فرزندانگن و امت رشید و فهیم اسلامی است، با ولایت فقیه که در ابواب مختلف فقه مطرح است و فقیه بر محجوران ولایت دارد، خلط کرده‌اند.

نتیجه

مسئله «ولایت فقیه» از نظر موضوع می‌تواند در دو علم کلام و فقه بررسی شود؛ به این بیان که: اصل ولایت و حاکمیت سیاسی فقیه جامع‌الشرايط و محدوده اختیارات او با ادله عقلی در علم کلام اثبات می‌شود و لوازم آن حکم کلامی، بایدها و نبایدها، ویژگی‌ها و وظایف و شرایط ولی فقیه در فقه بررسی می‌شود؛ مثلاً حال که خداوند ولایت را به ولی فقیه جامع‌الشرايط اعطا کرده، بر او واجب است این مسئولیت را بپذیرد و بر مردم واجب است از او اطاعت کنند؛ زیرا، بایدها بر «هست‌ها» مبتنی‌اند و بین این دو ملازمه وجود دارد، به نحوی که می‌توان از یک مسئله کلامی اثبات شده به لوازم فقهی آن رسید.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آل بحر العلوم، محمد، ۱۳۶۲، *بلغة الفقیه*، مکتبه الصادق.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (المغربی)، بی تا، *مقدمه ابن خلدون*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۵. انصاری، مرتضی، ۱۳۶۶، *المکاسب*، قم، چاپ رحلی.
۶. ایجی، قاضی عضدالدین، ۱۴۱۲ق، *شرح مواقف*، قم، شریف‌رضی، چ اول.
۷. تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۱۱ق، *شرح مقاصد*، قم، شریف‌رضی.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۸، *وحی و رهبری*، قم، الزهراء، چ اول.
۹. _____، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه (ولایت، فقاها و عدالت)*، قم، اسراء.
۱۰. _____، ۱۳۷۵، *ولایت فقیه و رهبری در اسلام*، قم، مرکز فرهنگی رجاء، چ چهارم.
۱۱. _____، ۱۳۷۷، *عرفان و حماسه*، قم، اسراء.

۱۲. _____، ۱۳۸۶، *رحیق مختوم*، قم، اسراء.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن احمد، ۱۴۰۷ق، *صاحح اللغة*، تحقیق عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۴. حائری، مهدی، بی تا، *حکمت و حکومت*، بی جا.
۱۵. حلی، حسین بن یوسف، ۱۳۷۲، *باب حادی عشر*، قم، علامه.
۱۶. _____، بی تا، *کشف المراد*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۷. _____، ۱۴۱۵ق، *تذکرة الفقهاء*، قم، آل البيت لاحیاء التراث.
۱۸. خوانساری، سیداحمد، ۱۴۰۵، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، تهران، مکتبة الصدوق.
۱۹. خویی، سیدابوالقاسم، ۱۴۱۰ق، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد والتقلید*، تقریرات اباحت به قلم میرزا علی غروی تبریزی، قم، دارالهادی.
۲۰. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسن بن محمد، ۱۴۰۴ق، *مفردات الفاظ قرآن الکریم*، قم، دفتر نشر کتاب.
۲۱. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۸ق، *محاضرات فی الالهیات*، تحقیق و تنقیح علی ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۲. سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۸، *فربه تر از ایدئولوژی (مقاله باور دینی یاور دینی)*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
۲۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۱۴۱۳ق، *مسالك الافهام*، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
۲۴. _____، ۱۴۱۶ق، *تمهید القواعد*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۵. صافی، لطف الله، ۱۴۱۵ق، *ضرورة الوجود الحكومة او ولاية الفقهاء فی العصر الغیبه*، قم، دارالقرآن الکریم، ج اول.
۲۶. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، ۱۳۶۳، *ولایت فقیه حکومت صالحان*، تهران، امید فردا.
۲۷. صدرالمتلهین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶، *شرح ملاصدرا بر اصول کافی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۸. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۱ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۹. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۹۸۵ م، *نقد المحصل (رسالة الامامه)*، بیروت، دارالاضواء.
۳۰. علم الهدی، سیدمرتضی، ۱۴۱۱ق، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق احمد حسینی اشکوری، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۱. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، *گوهر مراد*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۲. کدیور، محسن، ۱۳۷۸، *حکومت ولایی*، تهران، نشر نی، چ دوم.
۳۳. محقق کرکی، علی بن حسین عبدالعالی، ۱۴۰۹ق، *الرسائل*، تحقیق محمد حسون، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی.
۳۴. مراغی، میرعبدالفتاح حسینی، ۱۴۱۸ق، *العناوین*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۵. مشکینی، میرزا علی، ۱۳۷۶، *اصطلاحات الاصول*، قم، دفتر نشر الهادی، چ چهارم.
۳۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *امامت و رهبری*، تهران، صدرا، چ دهم.
۳۷. _____، ۱۳۸۴، *ولاء و ولایت ها*، تهران، صدرا، چ نوزدهم.
۳۸. _____، ۱۳۷۶، *آشنایی با علوم اسلامی*، تهران، صدرا.
۳۹. معین، محمد، ۱۳۵۷، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
۴۰. معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۷، *ولایت فقیه*، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۳ق، *انوار الفقاهه (کتاب بیع)*، قم، مدرسه الامام امیرالمومنین علیه السلام.
۴۲. منتظری، حسینعلی، ۱۴۰۸ق، *دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الاسلامیه*، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۴۳. موسوی خمینی رحمته الله (امام)، *سیدروح الله*، ۱۳۷۹، *صحیفه نور (مجموعه سخنرانی ها، نامه ها و پیام های امام خمینی)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۴۴. ———، بی تا، *البیع*، قم، چاپ مهر.
۴۵. نائینی، میرزا محمد حسین، ۱۳۳۴، *تنبیه الامه و تنزیه الملة*، با مقدمه و توضیح سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار.
۴۶. نجفی، محمد حسن، ۱۳۷۶، *جواهرالکلام*، به تحقیق عباس قوچانی، دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. نراقی، ملا احمد، ۱۳۷۵، *عوائد الایام*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.